

آن چه خواندم قسمتی از فرمایش امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف بود که فرمودند: من امام زمان، غیر مهملین لمراعاتکم و لا ناسین لذكرکم...

درحد خیلی کوتاه عرض کنم که سرباز و سردار گاهی رابطه اشان یک سویه است مثل فرمانده ای که سربازش را دوست دارد اما سرباز، سر به هواست! و گاه عکس است؛ سرباز، سردار را دوست دارد اما سردار از این سرباز خوشش نمی آید. اما جایی کار، کارستان می شود که رابطه دو سویه شود؛ سرباز ادب سرباز بودن را داشته باشد و سردار هم، سربازش را بپذیرد. در این حدیث امام می فرمایند ما شما را رها نمی کنیم؛ ... غیر مهملین لمراعاتکم... نه این که فقط از شما خبرداریم، مراعی شما هستیم و شما را فراموش نمی کنیم؛ ما عالمانی داریم که دو سویه رابطه با اهل بیت دارند؛ شما زندگی برخی از علما را ببینید؛ آیت الله مرتضی حائری یزدی و یا آیت الله میلانی تفصیل مطلب را در کتاب جرعه ای از دریا ببینید؛ امیدواریم خدای بزرگ این توفیق را به ما دهد که رسم سربازی را به جا آوریم، آن ها که رسم فرماندهی را به جا می آورند.... من بارها گفتم، گفتم ممکن است همان طلبه ای که حد خودش خدمت می کند، امام زمان نسبت به او بگویند: قره عینی.... یا حتی امام زمان برای سلامتی او، صدقه بدهند... دعا کنند... یا حتی نماز بخوانند ... این ها تصدیقش سخت نیست. یک پدر مهربان که از حال فرزندش خبر دارد، برایش دعا می کند. و ائمه هم خبر دارند، هم عاقل و حکیم اند و هم این که دغدغه مندند.... عکس قضیه هم هست که ائمه نسبت به کسی ناراحت باشند بگویند شین ما هستید! (لا تکنونوا لنا شینا)....

اگر یادتان باشد ما صحبت راجع به مذاق داشتیم؛ من خیلی دوست دارم این بحث را به یک سرانجامی برسانم. منتها راجع به این نهاد مخصوصا ممکن است در مسائل سیاسی و اجتماعی زیاد استفاده شود، هرچه جوانب آن را روشن کنیم، ارزشمند است. یادتان باشد که ما رسیدیم به کاربردهای مذاق و گفتیم که یک کاربرد استقلالی دارد به عنوان سند؛ یک کاربرد ابزاری دارد که ممکن است یک سندی را تفسیر کنند، و حتی یک کارکردی را هم که از آقای آملی نمونه آوردیم، نقش حجت شکنی است؛ یعنی یک چیزی که به حسب ظاهر حجت است، می گوید این را کنار بگذارید مثلا آقای آملی می فرماید: من نمی توانم قبول کنم که روایتی که می گوید شما روی کفش تقیه نکن! مسح نکن! یا در شرب خمر تقیه نیست! یا در مس خفین تقیه نیست!

سوال این است که اگر گردنت را هم می زنند، باز هم باید بگوییم شرب خمر نکن؟! یا مس خفین نکن؟! نه این که روایت را تفسیر کند. نه این که بخواهد از این مذاق کارکرد سندی به دست بیاورد... این جا حجت شکنی می کند و اگر روایتی سندی هم داشته باشد، می گوید کنار بگذار... البته در ادامه اش کارکرد سندی هم به مذاق می دهد. میگوید وقتی کسی را بین مس از روی کفش و قطع گردنش مخیر کرده باشند، مسح بر پوست پا جایز نخواهد بود. چرا که از مذاق شارع به دست می آوریم که راضی به کشته شدن مکلف نیست. یعنی ایشان از این مذاق، دو کارکرد به دست آورده؛ یک کارکرد سندی، که برو روی کفش مسح کن و یک کارکرد حجت شکنی که آن روایت را کنار بگذار!

نقد تمسک به مذاق

بحث بعدی ما این است که ببینیم فقاهت چقدر با مذاق شریعت، پیوند دارد؛ اگر از آقای خویی یا حکیم یا آشیش محمد تقی آملی سوال کنید و دیگری که این مدت نامشان بود، می گویند مذاق می آید... کارکرد سندی، کارکرد ابزاری.... کارکرد حجت شکن ... ولی یک سوال به نظر شما پیش نمی آید؟ و آن این که اگر مذاق مستقل است، پس چرا آن را از منابع نمی شمارید؟ نمی گوید قرآن، سنت، اجماع، عقل و مذاق.... اگر می گویند نه؛ مذاق از منابع استنباط نیست؛ مذاق حاصل همان هاست. حالا حاصل چند تا؟ حاصل یکی؟ حاصل از درک عقل است. حاصل از مجموع چند روایت است. بحث این است که اگر مستقل نیست، آن را نیاورید! میدانید چرا؟ چون آوردنش ضرورت که ندارد، آسیب هم دارد. ممکن بود کسی بگوید سنگ مفت، گنجشک هم مفت! ما هم مذاق را می آوریم. ضرر که ندارد؛ ما هم می گوئیم اتفاقا ضرر دارد و ضررش هم این است که شما، یک مساله ای که می تواند بیان آکادمیک و فنی داشته باشد، یک جور می بریدش در لایه ای که بیان پذیر نیست، چه بسا این جریان موجب سوء استفاده هم شود. حالا یک موقع آقای حکیم از مذاق استفاده

می کند، یا آقای خوبی استفاده می کند، می گوئیم حریم فقاها حفظ می شود. اما ممکن است کسی برداشت خاصی داشته باشد و دیگران را هم محکوم کند که اگر کسی غیر این را برداشت کند، شم فقاها ندارد!! این جا اشکال دارد.

وقتی از ادله دیگر بحث می کنیم می توانیم گوینده را با محک همان ها، بسنجیم اما وقتی از مذاق صحبت می کنیم در واقع یک امر لیز غیر قابل بیان را مطرح میکنیم، این جمله مرا دقت کنید، این است که می گوئیم تا بشود فقاها روی یک روند روشمند قرار بگیرد بهتر از این است که تابع سلیقه های شخصی شود. البته در این هم نباید افراط کنیم. ولی وقتی آقایان می گویند کنار مذاق همیشه یک دلیل یا چند دلیل یا چند رفتار شارع خوابیده است، همان دلیل یا همان رفتار را بیاوریم... که بعد اگر کسی خواست قبول کند و بفهمد، ببیند دارد چه را قبول می کند، بفهمد و برعکس....

نهاد های جایگزین مذاق

من این جا باید یک کار ششمی هم بکنم، و آن این که کسی بگوید آقا! شما مذاق را زدی، اشکال ندارد، آیا نهاد جایگزین داری؟!... راهکارهای فقهی پیشنهادی، به جای بهره مندی از مذاق... من این جا، چند چیز می گویم البته همه این ها هم در مقاله نیست! الان دارم اضافه میکنم.

اولی اش قرآن است. آقایان! من از کسانی نیستم که بگویم قرآن، در حوزه های علمیه مهجور است! این حرف، بی انصافی است. اما می توانم بگویم آن مقدار که قرآن، ظرفیت دارد، ما استفاده نکردیم... نه در فقه و نه در غیر فقه... نه اساتید معارف و کلام و نه فلسفه و نه از ظرفیت قرآن، به قدری که باید و می شد استفاده کرد، استفاده کردند و نه حتی فقیهان... این مقدار را ما نمی توانیم کتمان کنیم؛ شما در غیر فقه شما مبلغان یا نویسندگان ما آن مقدار که از روایات استفاده می کنند، از قرآن استفاده نمی کنند... یا در فلسفه یا در کلام... یا در معارف

در بحث مذاق خیلی از آقایان از مذاق استفاده کردند در رد رهبری زن ... ولی برخی دیگر را که من با آن ها در ارتباط بودم با اشاره به آیه او من ینشا فی الحلیه و هو فی الخصام غیر مبین ... آیا از این آیه استفاده می شود که زن برای برخی کارها نیست؟! در واقع می خواستند استفاده کنند... حالا یک کسی قبول نکند، ولی بالاخره اصل بحثش که امکان مطرح شدنش هست. مرحوم آقای خوبی از آن آیه که میفرماید: قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة ... استفاده می کند برای این که مرد نمی تواند خواست جنسی زن را تأمین نکند.... چون قرآن می گوید: قوا انفسکم و اهلیکم نارا ... ممکن است در برخی مواقع اگر زن خواسته شدید جنسی داشته باشد، به آتش بیفتند. من فکر نمی کنم کسی از این آیه استفاده کرده باشد برای این مطلب ولی ایشان استفاده کرده است. ما خیلی جاها می توانیم از خود آیات الاحکام استفاده کنیم. میدانید چه کار زیبایی می شود اگر کسی این کار را انجام دهد؟ ظرفیت شناسی قرآن برای استنباط احکام. البته باید مواظب بود که افراط نکرد. کما این که یکی از آقایان گفته بود تمام آیات قرآن، آیات الاحکام است. این گفته اشکال دارد کما این که در نقطه مقابل هم کسی معتقد است تنها صدو پنجاه آیه قرآن، آیات الاحکام است!! به هر حال خیلی ظرفیت هست مخصوصا در مسائل سیاسی و اجتماعی.... به عنوان کسی که سالهاست درگیر است بیان می کنم که قرآن بسیار در این زمینه ها ظرفیت دارد. شاید برخی جاها که به مذاق تمسک شده بشود از این ها استفاده کرد. برخی از آیات سلیمان و بلقیس استفاده کردند برای عدم سروری زن. که دیگر نیاز نباشد مثل آقای خوبی به مذاق تمسک شود.

دوم توجه به نصوص مبین مقاصد؛ ما سال گذشته مفصل بحث کردیم ما معتقدیم که آیات قرآن، نصوص مبین مقاصد دارد و نصوص مبین شریعت؛ آیات مبین مقاصد می شود به جای مذاق استفاده شود. برخی جاها که گفته اند مثلا قرآن را بفروشید، به کفار، چون از مذاق شارع به دست آوردیم. ولی می بگویند از آیات قرآن به دست آوردیم که هدایت مردم، رسالت پیامبر خاتم است و از ابزار هدایت، گذاشتن قرآن در اختیار مردم است؛ مردمی که ممکن است کافر باشند؛ عقل ابزاری؛ دلیل قرآنی... چقدر هم بیان پذیر است؛ چون بعدش هم می توانیم بگوئیم رسالت پیامبر هدایت نیست یا نه گذاشتن قرآن در اختیار کفار از اسباب هدایت نیست.... از آیات نصوص مبین مقاصد می شود استفاده کرد.

سوم: توجه به جایگاه واقعی عقل در روند استنباط؛ مگر نگفتند اسناد چهارگانه؟ واقعا خیلی جاها می شود به عقل حسابگر، تمسک کرد وقتی مستند کنید به عقل طرف مقابل یا قبول می کند یا نه .. البته می دانید که این جا سیل اشکالاتی می شود که برخی خیال می کنند و می گویند عقل ما مناطات احکام را نمی فهمد. اگر هم بفهمد فقط مقتضی را می فهمد. درک موانع نمی کند تا آخر.... بعد هم خبط می کنند بین عقل در سلسله علل، با عقل در فلسفه احکام ... و فکر می کنند ما می خواهیم کشف مصلحت کنیم یا کشف اتی کنیم نمیدانند که ما می خواهیم کشف می کنیم.

چهارم: توجه به جایگاه دستگاه دلالت کننده شبکه ای (تعارضی و حلقوی در استنباط)

برخی وقتها هست که ما یک دلیل را اتمیک نگاه می کنیم؛ اما این دلیل را با یکی دو تا یا سه دلیل دیگر، قرار می دهیم در یک شبکه یا دستگاه دلالت کننده شبکه ای درست می کنیم، حالا یا این ها را کنار هم قرار می دهیم که به هم کمک کنند که می شود «تعاضد حلقوی» یا طولی اش می کنیم که می شود «هرمی»...

این که شما خوانده اید عام و خاص، حاکم و محکوم. وارد و مورد بعد یک دلیل را وارد و یک دلیل را مورد می گیرید. یکی را حاکم و دیگری را محکوم به این معنی است که یک شبکه ای را درست می کنید و حداقل دو دلیل دارید. اتمیک به این دو نگاه نمی کنید. کنار هم قرار می دهید بعد طولی هم هست..... آیه می آورید من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و آیه دیگری می آورید و من جاء بالسيئة فلا يجزي الا مثله... کنار این آیه می گذارید انما يتقبل الله من المتقين... یعنی یک شبکه درست می کنید همه هم برای دلالت کنار هم.... این ها را دیگر اتمیک نگاه نمی کنید. تعاضدی است این ها به هم کمک می کنند امیر المؤمنین چه کار کردند در آن حدیث معروف دلالت اشاره؟ وقتی می خواهند زنی را که شش ماه هست شوهر کرده و سنگسارش کنند، که او را متهم کردند شش ماه هست ازدواج کرده ولی فرزندش به دنیا آمده.... که حضرت دخالت کردند و گفتند: سنگسارش نکنید.... امام فرمودند از کجا میگویید مدت حمل نه ماه است؟ در حالی که قرآن میفرماید شش ماه است. چون قرآن می فرماید: والوالدات يرضعن اولادهن حولین کاملین... و جای دیگر می فرماید: و حمله و فصالة ثلاثون شهرا... بیست و چهار از سی ماه کم شود، می شود شش ماه که اهل تسنن هم این قاعده را قبول کردند. حضرت یک دستگاه شبکه ای دلالت کننده درست کردند این ها را کنار هم قرار دادند. حلقوی و یک گزاره جدید به دست آوردند که مدت حمل شش ماه است. ما می خواهیم بگوییم اگر این قضیه از یکی یا دو تا مثال در برود و یک فقیه متضلع به روز که از آن طرف مبانی دستش باشد یک ژورنالیست نباشد از آن طرف هم گفتمان آن را داشته باشد از این شبکه ها می تواند خیلی تولیدات کند که کسی هم نتواند رد کند. و به حساب مذاق هم نگذارد.... من مجموعاً عرضم این است که گاهی اوقات مذاق می تواند جای خود را به این دستگاه ها بدهد.

حالا این جا نکاتی دارد که بگذارید در یک جلسه دیگر بیان کنم و بعد انشاء الله تمام کنیم. الحمد لله رب العالمین.